



۲۰۱۶/۰۵/۳۰



م. اسحاق نگارگر

رشوه های گزاف امریکا به جنگسالاران افغان

فصل هشتم

بازگشت جنگسالاران

بخش چهارم

اینجا در بازارها میان تاجرانِ قالین؛ چادری فروش ها و حتی غرفه های کالای لیلای، یک تعامل معمولی بود که با تیلفونهای ستلایت و ماشین های حساب می توانستند هر جا که بخواهند پول بفرستند. این سیستم بانکی غیر رسمی در افغانستان به نام "حواله" یاد میشود که بسیار مؤثر است و می توانید به صورت نقد پول را از یک جا به جای دیگر انتقال بدهید. من خودنگامی که پول نقد کم داشتم از همین شیوه استفاده کردم و چکی را که از بانک خود در برتانیه داشتم به یکی از همین حواله کاران دادم و او فوراً باندل های افغانی را در اختیارم گذاشت. سیستم حواله به وسیله شبکه های تروریستی نیز مورد استفاده بود زیرا برای ایجنسی های بین المللی آسان نبود که رد پای آنها پیدا کنند و به همین دلیل از آن چندان استقبال گرم نمی کردند و سفارتهای میلیون ها دالر را در بکس ها با خود از یک جا به جای دیگر می بردند. در افغانستان پول مختلف در جریان بود. (آی. ام. اف.) پیشنهاد کرد که از دالر استفاده شود. کرزی این پیشنهاد را به دلیل این که برای افغانها چندان خوشایند نبود؛ رد کرد.

هیچ کس دقیقاً نمی دانست که آبادی دوباره افغانستان چقدر پول به کار دارد. اما یک چیز هویدا بود. سیستم مالی در افغانستان از تهداب باید ساخته میشد. در این مورد افغانستان طالعمنند بود. اشرف غنی اقتصاددان و انتروپالوجست بسیار ورزیده که در سال ۱۹۶۸ با خلیل زاد در پوهنتون امریکایی بیروت درس خوانده و سالها در بانک جهانی کار کرده و مشتاق کمک در این مورد بود؛ کمر برای این کار بست. او گفت: "رئیس جمهور پنج بار از من خواست که وزارت داخله را بپذیرم ولی من اعتقاد داشتم که یک سیستم دُرست مالی برای یک حکومت خوب حکم کلید را دارد. این عنعنۀ اسلامی است و حضرت عمر یک نظام بیت المال شفاف و مسؤول به وجود آورد."

اشرف غنی که پنجاه و هشت سال دارد و بخش بیشتر معده خود را به اثر سرطان از دست داده است (خوشبختانه اکنون معلوم شده است که آن تشخیص نادرست بود. نگارگر) درست غذا خورده نمی تواند و مانند پرنده در طول

روز آهسته آهسته غذا می خورد و نمی داند که چقدر عمر خواهد کرد. او می خواست به زودی ممکن با کشور خود کمک کند. او با یک قانون دان بسیار عالی و سختگیر برتانوی که به نام کلارا لاکهارت که همراهش در بانک جهانی کار می کرد، وارد افغانستان شد و هر دو وزارت مالیه را فاقد هرگونه تجهیزات یافتند که حتی مرکزگرمی های آن از بیست سال بدین سو از کار افتاده بود؛ تلفون نداشت؛ برق نداشت و در یک کلمه در تاریکی فرو رفته و میز و چوکی های آن نیز ناپدید شده بود. اشرف غنی و بسیاری از مأمورین او بدون معاش کار می کردند و به شوخی می گفتند که: "ما بزرگ ترین سازمان رضاکار افغانستان هستیم." آنان از شانزده تا هژده ساعت و هفت روز در هفته کار می کردند. اوهم مانند سید طیب جواد به زودی ملنفت شد که بزرگترین مشکل کمبود کارکنان باکفایت بود. "ما یک معیار پنجاه دالر در ماه برای مستخدمان حکومت برگزیدیم و حالانکه ملل متحد و دیگر ایجنسی های بین المللی بیست برابر بیشتر می پرداختند. نتیجه آشکار این کار گریز معلمان و انجیران از مشاغل دولتی و استخدام شان به حیث راننده؛ ترجمان و محافظ در دفاتر خارجی است زیرا که آنان پول بیشتر می دهند. جامعه بین المللی در حقیقت امر سبب تضعیف حکومت افغانستان گردید. ترجمان خودم دوکتور فریدون که دوکتور ولادی و نسایی بود، در یک روز از من نسبت به یک ماه کار در شفاخانه بیشتر پول می گرفت؛ بنا بر این ما ژورنالیست ها نیز در این تضعیف حکومت سهم خود را داشتیم اما اگر من او را استخدام نکرده بودم یکی از همکاران دیگر این کار را می کرد. ژورنالیست ها همه دوکتوران و شاگردان طب را استخدام می کردند. من خواستم اقدام خود را بدین دلیل توجیه کنم که آنان با پول ما می توانند در رشته های دیگر کسب تجربه و مهارت بنمایند. امشادمان شدم که فریدون بالاخره در مسلک خود کار یافت و در کلینیکی در هرات شاغل شد. "به نظر من جامعه بین المللی بر ضد ما عمل میکند و بهترین اشخاص را از ما می گیرد و با جنگسالاران و دست اندرکاران مواد مخدر معامله و آنان را تقویت مالی میکند.

اشرف غنی استدلال می کرد که "بدون سرمایه انسانی سرمایه مالی بی فایده است." او کوشید که یکی از سازمان های کمک کننده را برای تأسیس یک مکتب اداره عامه تشویق کند. او می گفت: "میلیارد ها دالر در افغانستان مصرف شد ولی من برای آن مکتب فقط یک صد و بیست ملیون دالر ضرورت داشتم و سوسه ها کردم؛ گدایی ها کردم و بالاخره تهدید ها کردم ولی کسی برایم پول نداد".

فساد اداری جلو افزایش مالیات را می گرفت. غنی با تأثر گفت: "این جا همه کس ثروتمند شدن خود را بر خدمت عامه ترجیح میدهد. این جا مردم برای اینکه از یک دالر مالیه رهایی یابند هشت دالر رشوت میدهند و یک هفته را برای گرد آوردن بیست امضاء ضایع میکنند. محصولات گمرکی که عموماً از انتقال اموال به دست می آمد در ولایت های که راه های ترانزیتی از آن عبور می کرد به شیوه غیر قانونی گرفته می شد و به مرکز نمی رسید. ما یک سیستم تأدیة معاشات داشتیم که ۲۵ در صد معاش ها پیش از اینکه به دست مستحقان برسد در میان وزارت خانه ها ناپدید می شد. تنها وزارت دفاع "فهم" ادعا داشت که چهار صد هزار عسکر و صاحب منصب دارد".

غنی قبول نکرد که این مقدار پول را بپردازد تا فهم موافقه کرد که تعداد معاش بگیران را به یک صد هزار پایین بیاورد اما هرماه شماره معاش بگیران فرق میکرد و رقم دقیق عرضه نمی شد. وقتی غنی از وزارت مالیه رفت لیست معاش بگیران تا هشت هزار پایین آمده بود. کامیابی های دیگر نیز بدست آمد و پول نو در بازار عرضه شد. غنی برای یکی از دوستانش "پال وولکر" رئیس فدرال ریزف تلفون کرد و او بدون اینکه یک سنت

حق الزحمه بگیرد طرحی را تدوین کرد که بیست و هشت میلیارد افغانی در برتانیه و جرمنی چاپ و به نرخ پنجاه افغانی یک دالر در بازار توزیع شد.

افغانستان شبکه منظم تیلیفون نداشت ولی به زودی همه باخود موبایل همراه داشتند. غنی از "تونی بلیر" کمک خواست و او تیم متخصصان تیلی کمیونیکیشن خود را برای شش ماه فرستاد و آنان قانون و اجازه نامه دو شبکه مخابراتی را به وجود آوردند که به زودی دو مالیه دهنده عمده مملکت شدند.

در زمینه صحت عامه نیز بهبودی رخ داد و مرگ و میر کودکان پانزده درصد کاهش یافت؛ ولی هنوز هم از هر چهار طفل یک تن پیش از رسیدن به پنج سالگی می میرد و هنوز هم افغانستان برای ولادت کردن خطرناک ترین جای دنیاست. غنی صدراعظم بالقوه کززی ولی تحمل ناپذیری اش در برابر فساد همراه با شیوه های خشماگین برخوردارش شمار دوستان او را کاهش داد. او می گفت: "این معجزه است که من هنوز زنده ام؛ من با تمام حساب ها حالا باید مُرده می بودم." و البته او به وضع صحیحی خود اشاره نمی کرد بلکه کززی همیشه می گفت: "شماری از مردم صف بسته اند تا مرا بکشند."

کارش در وزارت مالیه سبب آن گردید که کاسه صبرش بر ضد جامعه بین المللی لبریز گردد. در میان وزارت و نمایندگی های خارجی هماهنگ کننده ای (کوآر دیناتور) وجود نداشت و غنی مجبور بود که برای هر ایجنسی عین گفته ها را بار بار تکرار کند و یا برخی را از یاد ببرد. تنها در معامله با امریکایی ها پنتاگون بود و سی. آی. آی؛ خلیزاد بود و سفارت و یو. إس. آی. آی. دی. و هر کدام نیز برای خود آجندای دیگر داشتند. دُرست مانند جواد، غنی نیز گاه گاه حوصله را با مشاوران خارجی از دست میداد. او شکایت داشت که: "معاونت های تکنیکی صنعتی بود که تابع قانون نمی شد. ما در یک زمینه خاص نیاز به کمک داشتیم به طور مثال سیستم پولی یا مسوده قانون تیلی کمیونیکیشن ولی مجبور بودیم برای برخی از تأسیسات امریکایی به تعداد اشخاصی که در ساحه معرفی می کردند؛ پول بدهیم. یا خصوصی سازی تصدی عامه نزد من حق رجحان نداشت ولی یک روز ناگهان می دیدم که برای مشاور خصوصی سازی تصدی های دولت را فرستاده اند. دیگرانی بودند که خود چیزی نمی فهمیدند ولی آمده بودند تا به دیگران درس بدهند. آنان هزاران دالر معاش می گرفتند و خود برخی از معضله بودند."

کافی بود آدم به میدان هوایی کابل برود و نمونه کلاسیک مددکاری اجتماعی را ببیند. اینان با خود کمک می کردند نه با افغانها. ترسناک ترین بخش رفتن به افغانستان همین بود که با طیاره های آریانا از دُبی به کابل پرواز میکردی. طیاره های آریانا در چنان حالت بد بودند که در بسیاری از نقاط جهان اجازه پرواز نداشتند. حتی طیاره مدل پرواز در دفتر تکت فروشی نیز با اسکاچ تیب به هم پیوند خورده بود. ملل متحد برای پرواز کارکنان خود سرویس هوایی خود را داشت که کارکنانش با مصونیت کامل از یک جا به جای دیگر می رفتند. سرویس هوایی ملل متحد پروازهای خود را از دُبی به کابل و اسلام آباد نیز آغاز کرد. من عصبانی با بور دینگ پاس آریانا ایستاده بودم و میدیدم که مددکاران خارجی و دیپلومات ها در طیاره های ملل متحد که برق میزد سوار می شدند. آنچه را من نمی دانستم این حقیقت بود که ملیونها دالر تخصیص داده شده برای افغانستان صرف همین خدمات گردیده بود. غنی با بسیار خشم برای من گفت: "در سال ۲۰۰۲ از یک میلیارد و شش صد میلیون دالر که برای افغانستان گرد آمد، ملل متحد قیمت یک سرویس هوایی را با پادرمیانی برخی از مأموران رسمی حکومت افغانستان برای کارکنان خود از آن جدا کرد. غنی میگفت که ملل متحد سه صد میلیون دالر را برای همین

سرویس هوایی برداشت ولی برای ما کسی از صد تا دو صد میلیون دالر نداد تا در بهتر سازی شرکت آریانا همیشه سرمایه گذاری می کردیم. ملل متحد هرگز قیمت عملیات خود را افشاء نکرد و رقم واقعی در پرده راز ماند. " غنی گفت: "همیشه معیار های دوگانه وجود داشت. کارکنان ملل متحد در پروازه ای مصون از یک جا به جای دیگر می رفتند ولی پرواز افغانها و رهبران شان همیشه غیر مصون بود."

غنی، کرزی را واداشت که عواید دولت را بیفزاید و از جنگسالاران بخواهد که در جاهایی که والی یا آمر پولیس مناطق مرزی استند محصول گمرکی را که می گیرند به حکومت بدهند. به اساس تخمین وزارت مالیه در سال ۲۰۰۲ پنجمصد میلیون دالر از ورود و صدور اموال در این کشور محاط به خشکه گرد آمده و از این همه تنها هشتاد میلیون دالر به حکومت داده شده بود. اسماعیل خان والی هرات که ولایتش هم با ایران سرحد مشترک داشت و هم با ترکمنستان بدترین مجرم این مسأله بود. او روزانه یک میلیون دالر عاید داشت و هنگامی که کرزی تقاضای برخی از این پول را کرد وی پل مخارج انکشافی ولایت خود را برایش فرستاد. بالاخره کرزی با منتهای یأس در می ۲۰۰۳ جنگسالاران و والیان ولایات را خواست و آنان را به استعفای خود تهدید کرد و گفت اگر محصول گمرک را نپردازند، او از مقام خود استعفاء می کند. چند هفته بعد دو تویوتای لندکروزر داخل وزارت مالیه شد و بیست میلیون دالر نقد را تسلیم کرد. کرزی که از این ماجرا جرات گرفته بود یکی از هواداران خود را به سمت قوماندان هرات گماشت. اسماعیل خان بیست هزار شخص زیر فرمان دارد و در نیروهای خاص او کسانی استند که مارهای زنده را با دندان پوست می کنند و به مردم می فهمانند که نمی شود با ایشان دست از پا خطا کرد. او مانند سال های قبل، از پشتیبانی ایرانیان برخوردار بود. نفوذ ایرانیان در هرات کاملاً هویدا بود و اسماعیل خان از اختلاف ایران در رابطه با امریکاییان استفاده می کرد در حالیکه یکی از معاش بگیران امریکا نیز بود. وقتی کرزی قوماندان او را برطرف کرد؛ اسماعیل خان با اشاره به وضع سرک های کابل نفرت خود را از کرزی نشان داد. او که در خانه هراتیان در کابل بود با اشاره به گل ولای و چقر چقر سرک ها و ازدحام بی پایان ترافیک کابل گفت: "این گدودی را ببینید". او که خود در هرات جنگسالار بود خانه ها و دکان های مردم را با بولدوزر ها ویران کرد. اسماعیل خان مردان خود را دوباره به کار گماشت و به هرات بازگشت. یک سال بعد کرزی که دیناری از محصول گمرک هرات نمی گرفت از این وضع جان به سیر آمد و اسماعیل خان را از مقام ولایت هرات برطرف کرد. شورش های خشمگین در سراپای هرات ظهور کرد و بالاخره خلیلزاد بود که اسماعیل خان را واداشت که به کابل بیاید.

خلیلزاد میگوید: "کرزی از من خواست که نقش مرد صاحب وزن را بازی کنم. من مجبور شدم هرات بروم و در حالیکه دست اسماعیل خان به دستم بود در یک کنفرانس مطبوعاتی گفتم که امیر اسماعیل خان خود تصمیم گرفته است که کابل برود."

این کار طبعاً نشان داد که کرزی چندان کنترل بر اوضاع ندارد. برای اسماعیل خان وزارت انرژی را دادند که در آن کمتر می توانست ضرر برساند زیرا تقریباً شش در صد افغانستان برق داشت و در نهایت امر او به "وزیر تاریکی ها" شهرت یافت.

پایان بخش چهارم

ادامه دارد